

# بیلیارد باز

والتر توویس

ترجمه زهرا باختری



چترنگ

## یادداشت مترجم

والتر تویس<sup>۱</sup> در سال ۱۹۲۸ در سانفرانسیسکو متولد شد و در یازده سالگی به همراه خانواده خود به کنتاکی نقل مکان کرد. در آنجا، بازی بیلیارد را یاد گرفت و به داستان‌های علمی تخیلی علاقه‌مند شد. در هفده سالگی به خدمت نیروی دریایی درآمد و پس از خدمت، در دانشگاه کنتاکی مشغول به تحصیل شد. وی مدرک کارشناسی و کارشناسی ارشد خود را در رشته ادبیات انگلیسی از این دانشگاه دریافت کرد و پس از فارغ‌التحصیلی، به تدریس در دبیرستان پرداخت. در همین دوره از زندگی خود، دست به نوشتن داستان‌های کوتاهی زد که در نشریات مختلف به چاپ رسید. بیلیاردباز، اولین رمان وی، در سال ۱۹۵۹ و پس از آن، رمان مردی که به زمین سقوط کرد در سال ۱۹۶۳ چاپ شد. او چهارده سال به تدریس ادبیات انگلیسی و نویسندگی خلاق در دانشگاه اوهایو پرداخت. در سال ۱۹۷۸ تدریس در دانشگاه را رها کرد و به نیویورک رفت تا به نوشتن ادامه دهد. در آنجا، مجموعه داستانی به نام دور از خانه (۱۹۸۱) و چهار رمان دیگر نوشت: مرغ مینا (۱۹۸۰)، قدم‌های خورشید (۱۹۸۳)، حرکت اول ملکه (۱۹۸۳) و رنگ پول (۱۹۸۴). ماجرای رنگ پول در واقع ادامه ماجرای بیلیاردباز است و شخصیت‌های آن نیز همان شخصیت‌ها هستند.



## بخش اول

سیاه‌پوستی خمیده به نام هنری با کلیدی آویزان از یک حلقه فلزی بزرگ در را باز کرد. چند لحظه قبل با آسانسور بالا آمده بود. ساعت نه صبح بود. در، تخته‌ای پرزرق و برق و سنگین از جنس چوب درخت بلوط بود که زمانی رنگ چوب ماهون به آن زده بودند، اما حالا دیگر با دود و چرک شصت‌ساله، آبنوسی سیاه شده بود. هنری در را هل داد و باز کرد، با پای لنگش آن را جایی که می‌خواست نگه داشت و لنگ‌لنگان وارد شد.

نیازی به روشن کردن چراغ‌ها نبود، سه پنجره بزرگ دیوار کناری سالن رو به طلوع خورشید بودند. بیرون روشنایی روز به چشم می‌خورد، روشنایی قلب شهر شیکاگو. طناب پرده‌های سنگین را کشید و آن‌ها آراسته ولی چرکین در گوشه پنجره‌ها جمع شدند. بیرون، چشم‌اندازی از ساختمان‌های خاکستری دیده می‌شد؛ و بین ساختمان‌ها، تکه‌های دست‌نخورده آسمان آبی. پنجره‌ها را به اندازه چند اینچ از پایین باز کرد. هوا به سرعت جریان پیدا کرد و ذره‌های گرد و خاک همراه دود سیگار که از چهار ساعت قبل آنجا معلق بود با چرخشی سریع ناپدید شد. همیشه بعد از ظهرها پرده‌ها کاملاً کشیده و پنجره‌ها بسته بود و صبح‌ها هوایی که پُر شده بود از دود سیگار با هوای تازه عوض می‌شد.

صبح‌ها سالن بیلارد جای عجیبی بود، مکانی از صحنه‌های گوناگون؛ بستر نوعی دگرگونی روزانه که در آن پوسته‌های پرنقش و نگار جایگزین یکدیگر می‌شدند. ساعت نه صبح، به کلیسای بزرگ و آرام می‌مانست که نور خورشید از پنجره‌های کثیفش به